



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال سوم، شماره ۶، بهار ۱۳۹۹

www.qpjournal.ir

ISSN : 2645-6478

نمادگرایی در اشعار فروغ فرخزاد

دکتر زینب رحمانیان^۱

دکتر لیلا عدل پرور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۲/۲۴

از ص ۹۵ تا ص ۱۱۲



20.1001.1.26456478.1399.3.6.3.3

چکیده

بررسی و کارکرد نمادپردازی در شعر فرخزاد و رویکرد او به نماد مسأله پژوهش حاضر است. نماد یکی از روش‌های هنجارگریزی و آشنایی زدایی در شعر است. شاعر با این شیوه معنا و مفهومی را که برای خواننده تکراری است بیگانه می‌کند بنابراین موجب گسترش معنای متن و تأویل‌پذیری آن می‌شود. پیچیدگی و عدم صراحت در بیان نماد آن را به یکی از هنری‌ترین صور خیال تبدیل کرده است. شاعران و نویسندگان به خوبی از این ویژگی نماد برای بیان عقاید و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی خود بهره برده‌اند. فروغ فرخزاد از شاعران معاصر است که برای بیان افکار خود از نماد و اساطیر نمادین بهره گرفته است. پژوهش حاضر که به روش تحلیلی-توصیفی صورت گرفته چنین نتیجه می‌دهد که وی در آفرینش اشعار خود از نماد برای عمق‌بخشی، ابهام و چند معنایی کردن شعرش یاری گرفته است. نمادهای او در برگیرنده‌ی مضامین اجتماعی است و انتقادهای جامعه‌شناسانه دارد.

کلید واژه: فرخزاد، شعر، نماد، نمادهای طبیعی، نمادهای شخصی

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

۱. مقدمه

^۱ استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور خوی، نویسنده مسوؤل: zeynab_4527@yahoo.com

^۲ استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مرکز خوی: lilaadlparvar@yahoo.com



رمز یا نماد یکی از آرایه‌های ادبی است. بشر از ابتدای شکل‌گیری تمدن‌ها و آغاز شاعری گرایش به این داشته است که سخنش را در قالب نمادها به زبان آورد و دنیای پیرامون خود را با تجسم مفاهیمی عمیق‌تر از آنچه به چشم می‌آید نشان دهد در واقع نمادگرایی از اعصار پیشین به وجود آمده است. «نمادگرایی این برتری را در چند سطر قراردادی اندیشه اعصار و رویاهای نژادها گنجانده است که اندیشه‌ها را بر می‌انگیزد و ما را به قلمرو اندیشه بدون گفتار رهنمون می‌سازد.» (کوپر، ۱۳۹۲: ۱۱)

نمادپردازی به عنوان یک مکتب از اواخر قرن نوزدهم از سوی شاعران فرانسوی پایه‌گذاری شد. و هنر را وا داشت تا از صراحت در کلام بپرهیزد و به نمادها روی آورد. این نمادها سبب تحرک ذهن خواننده شد. در ادبیات معاصر، نیما با بنیانگذاری شعر نو و استفاده از فرهنگ و سنت‌های پیشین و آمیختن آن با شرایط روز دست به ابتکار نوینی زد طوری که به یاری زبان نمادین، عقاید پنهان و در خفقان خود را از جامعه روز به تصویر کشید. و با پیروی از این شیوه جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر شاعران معاصر رایج شد. فروغ فرخزاد از پیروان نیما در نمادگرایی است که با این ترند انتقادهای فکری خود را از جامعه معاصر به تصویر کشیده است.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

در مورد اشعار و آثار فرخزاد تحقیقات متفاوت و زیادی در بسیاری از زمینه‌های ادبی صورت گرفته است اما آنچه که مرتبط با موضوع مقاله می‌باشد عبارت است از:

- پایان نامه، بررسی تحول معنایی و ساختاری نماد در شعر معاصر (با تکیه بر اشعار نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد و احمد شاملو) که توسط ارسا جلالی (۱۳۹۱) نوشته شده است.
- پایان نامه، نماد در شعر معاصر (اخوان، شفیعی کدکنی، ابتهاج، بهبهانی) که سجاد فروغی در سال (۱۳۹۱) به اتمام رسانده است.

و مقالات زیادی همچون:

- «دگردیسی نماد در شعر معاصر» از تقی پورنامداریان و محمد خسروی شکیب
- «بررسی جنبه‌های رتوریک و زیبایی‌شناسی شعر فروغ» از محمدرضا قاری و کامین عالی‌پور
- «نگاهی به شعر و اندیشه‌ی شعر فروغ» از محمدرضا بختیاری

اما هیچ پژوهش مستقلی از نمادگرایی فرخزاد صورت نگرفته است.



۳. فروغ فرخزاد

شاعر معاصر ایرانی در سال ۱۳۱۳ در تهران متولد شد. وی پنج دفتر شعر منتشر کرد که از نمونه‌های قابل توجه در شعر معاصر فارسی هستند. فرخزاد «از شاعران پیرو نیما یوشیج بود که با پیروی از سبک جدید اشعار و آثار هنری زیبایی خلق کرد. بعد از نیما در کنار شاملو و اخوان و سپهری از پیشگامان شعر معاصر فارسی است.» (جلالی، ۱۳۷۷: ۶۵)

۴. معنی لغوی نماد

به گفته‌ی دهخدا، نماد در معنی «فاعلی به معنی نماینده و ظاهرکننده به کار می‌رود.» (دهخدا، مدخل نماد) نماد در برابر «واژه فرنگی سمبل (symbol) می‌آید که از کلمه یونانی سومبولون (symbolon) به معنی علامت، نشانه و اثر می‌باشد.» (داد، ۱۳۹۰: ۴۹۹)

اصطلاح «نماد» مفهوم بسیار وسیعی دارد؛ آن‌چنان که می‌توان از آن برای توصیف هر شیوه بیانی که به جای اشاره مستقیم به موضوعی، آن را غیرمستقیم و به واسطه‌ی موضوعی دیگر بیان می‌کند، استفاده کرد. نماد در قلمرو شعر از پیشینه‌ی طولانی برخوردار است و گاه معادل واژه «سمبل» برگزیده شده است. یک کلمه یا یک شکل وقتی نمادین تلقی می‌شود که به چیزی بیش از معانی آشکار و مستقیم خود دلالت می‌کند. در حقیقت نمادگرایی عبارت است از بیان غیرمستقیم موضوع، یعنی نویسنده یا شاعر بجای بیان مستقیم مفهوم با استفاده از نماد، موضوعی را که در ذهن دارد به طور غیرمستقیم بیان می‌کند. «نمادگرایی یک ابزار دانش و قدیمی‌ترین و اساسی‌ترین روش بیان است روشی است که جنبه‌های واقعیت را که از دیگر روش‌های بیان دور است آشکار می‌سازد.» (کوپر، ۱۳۹۲: ۱۱)

وجه اشتراک نماد و استعاره، بهره‌مندی هر دو صورت خیالی از تشبیه است. به نظر هربرت رید، نمادپردازی «چیزی نیست مگر انتخاب تشبیهاتی برای اندیشه‌های انتزاعی، مانند: کیوتر به جای صلح» (رید، ۱۳۷۱: ۱۷۸) نماد نیز مانند استعاره ذکر مشبه به و اراده مشبه است، منتهی مشبه به در نماد صریحا به یک مشبه خاص دلالت ندارد بلکه دلالت آن بر چند مشبه نزدیک به هم و به اصطلاح هاله‌ای از معانی و مفاهیم مربوط به هم است. به نظر دکتر شمیسا «در استعاره ناچاریم مشبه به را به سبب وجود قرینه‌ی صارفه حتما در معنای ثانوی دریابیم اما نماد در معنای خود نیز فهمیده می‌شود.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۱۱)

۵. نماد در ادبیات



پیشینه شعر نمادین در ادبیات فارسی به آثار منثور صوفیه باز می‌گردد «آثاری چون کشف المحجوب هجویری، نامه‌های عین‌القضات همدانی، شرح شطحیات روزبهان بقلی، قسمتی از نوشته‌های عرفانی ابن‌سینا مثل انماط آخر کتاب اشارات و تنبیهات و رساله‌العشق، آثار عرفانی سهروردی مثل عقل سرخ... و نیز اشعار عرفانی شاعرانی چون سنایی، عطار و مولوی و به ویژه غزلیات شمس، حافظ» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۵۷-۵۸) با توجه به اینکه، نماد کلمه یا جمله‌ای است که علاوه بر معنی ظاهری، طیف معنایی گسترده را به خواننده القا می‌کند. در ادبیات یکی از پویاترین نوع تصویرها محسوب می‌شود که باعث سیال بودن و گسترش معنا در شعر شده و مفهوم خیالی به شعر می‌دهد. با ورود به طرز تفکر و زبان هر شاعر می‌توان تا حدودی به معنی نمادهای مورد استفاده در شعر او پی برد.

قبادی معتقد است: «نمادها عناصر عمده فرهنگ‌ها را می‌سازند و در ایران در طول تاریخ این نقطه مرکزی فرهنگ از طریق ادبیات ساخته شده و بروز پیدا کرده است. بنابراین نماد، شعر و فرهنگ سه بعد و پایه ملازم هویت و حقیقت تاریخ ایران به شمار می‌آیند.» (قبادی، ۱۳۸۶: ۶)

به نظر یونگ نیز، یک کلمه یا یک نمایه هنگامی نمادین می‌شود که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطه‌ی خود داشته باشد. این کلمه یا نمایه جنبه «ناخودآگاه» گسترده‌تری دارد که هرگز نه می‌تواند به گونه‌ای دقیق مشخص شود و نه به طور کامل توضیح داده شود و هیچ‌کس آمیدی به انجام این کار ندارد. «(یونگ، ۱۳۹۲: ۱۶) با توجه به اینکه، دو دلیل عمده سبب گرویدن شاعر به سخنان نمادین است: «مقتضیات هنری و شرایط سیاسی و اجتماعی، بی‌گمان، سخن ساده و صریح آن گاه که جامه‌ای نمادین بر تن می‌کند به دلیل ابتکار زیبایی و چند معنایی بودن سبب هنجارگریزی تصویری در زبان شاعر می‌گردد. سمبل فطرتاً مبهم و چند پهلو است.» (چدویک، ۱۳۷۸: ۱۷)

از این‌رو برای درک صحیح آن باید از زمینه‌های فکری و اجتماعی شاعر شناخت کامل داشت و گرنه درک درستی از نماد صورت نمی‌پذیرد. چرا که شاعر از نماد به عنوان ابزاری برای بیان اندیشه و عقاید خود استفاده می‌کند و این زمینه‌های فکری تأثیر مستقیمی در گزینش نمادهای شاعر داشته است. فرخزاد هم راه معاصران خود را در حوزه‌ی نمادگرایی ادامه می‌دهد یعنی استفاده از نماد برای بیان اجتماعی به سبب خفقان سیاسی و تأثیر برانگیز کردن مطلب را پیشرو راه خود قرار می‌دهد. هرچند او مسیر اعتدال را برمی‌گزیند و هیچ‌گاه افراط‌گریبان‌گیر شعرش نمی‌شود، به گونه‌ای که نمادپردازی افراطی سبب دشواری شعر او گردد و خواننده در وادی سردرگمی معلق بماند. نمادهای او در برگیرنده مضامین اجتماعی است و مملو از انتقادهای جامعه‌شناسانه می‌باشد.



۶. خاستگاه نماد

نمادها «برخاسته از سه منبع اصلی هستند: طبیعت، آیین‌های ملی و اساطیری، دین و مذهب.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۲) بررسی خاستگاه نمادهای شعری یک شاعر ما را کمک می‌کند تا هرچه بیشتر با شخصیت و تفکرات وی آشنا شویم. مثلاً شاعری که دارای اعتقادات دینی است سعی در استفاده از نمادهای دینی دارد و شاعر ملی‌گرا بیشتر از اساطیر و نمادهای ملی بهره می‌جوید و شاعران اجتماعی بیشتر از طبیعت الهام می‌گیرند. برخی از نمادها گاهی خیلی مهم هستند که جنبه فردی ندارند و طبیعت و سرچشمه‌شان جمعی است. مانند نمایه‌های مذهبی، افراد مؤمن سرچشمه این نمادها را الهی می‌دانند و ناشی از الهام. اما سرچشمه‌ی بسیاری از نمادهای ادبی، اعتقادات، اساطیر ملی و فرهنگ یک قوم است. «هر قومی برای بیان ایده‌ها و نگرش‌های اساطیری خویش، نمادهای ویژه‌ای دارند که برخاسته از تجربه‌های آیینی، تاریخی و سنتی آن قوم است و در نزد همه‌ی افراد آن قوم مفهوم مشترکی دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۰)

الف- نمادهای طبیعی

نمادهای طبیعی از «محتویات ناخودآگاه روان سرچشمه می‌گیرند و همین نکته مهم‌ترین تفاوت نماد است با بعضی ترندهای ادبی همچون استعاره، مجاز و کنایه. زیرا اینها، زادگان خودآگاهی هستند.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۲۵۳)

شاعر پدیده‌های طبیعی را به کار می‌گیرد تا به مفهوم نامحسوسی که در ذهن دارد تجسم ببخشد و آن را قابل درک سازد. «طبیعت بهترین دست‌مایه و غنی‌ترین منابع را برای نمادپردازی در اختیار شاعران و نویسندگان نهاده و هر زمان عناصر تازه‌ای از گنجینه‌اش به هنرمندان هدیه می‌کند و آن گاه که این پدیده‌های طبیعی به صورت نماد ادبی در می‌آیند در واقع به یک «شی ادبی» بدل می‌شوند که از نمونه طبیعی خود فاصله می‌گیرند.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۰)

ب- نمادهای شخصی

سمبل‌های شخصی، حاصل وضع و ابتکار شاعران و نویسندگان بزرگ است و معمولاً در ادبیات قبل از آنان مسبوق به سابقه نیست. از این رو «برای خواننده تازگی دارد و فهم آن دشوار است تا آن که اندک اندک منتقدان آنها را برای خوانندگان معنی می‌کنند و مردم با آنها آشنا می‌شوند و شاعران مقلد در آثار خود از آنها استفاده می‌کنند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۱۳)

این دسته از نمادها ارزش هنری بیشتری نسبت به نوع قراردادی دارند و می‌توان آن‌ها را انعکاسی از روح، شخصیت و ویژگی‌های درونی شاعر دانست.



۷. استفاده از نمادهای تازه در شعر فروغ

نگاهی انسانی به پدیده‌ها، ضمن این که شعر فروغ را از تشخیص، بهره‌مند می‌سازد او را به راه نماد سازی نیز می‌کشاند. مظاهر طبیعت در شعر فروغ ناخواسته به صورت سمبل در می‌آیند و بار عاطفی و معنایی را به خود می‌پذیرند که از پیش نداشته‌اند. وی درک خاص خود را از پدیده‌ها به صورت هویتی برای پدیده‌ها درمی‌آورد و کارکرد و قابلیت آنها را تا حد ابزاری مؤثر برای القا و انتقال مورد نظر خویش توسعه می‌بخشد. او از ظرفیت‌های مختلف واژه یا شیئی بهره می‌گیرد و آنها را چنان به کار می‌بندد که پیش از او گمان نمی‌رفت این واژه‌ها بتوانند از چنین ظرفیتی برخوردار گردند و دامنه‌ی آنها به بستری برای پذیرفتن معانی و مفاهیم مختلف تبدیل شود. روح شعر فروغ با سمبل‌های ویژه‌ی او هم‌خوانی یافته و آنها در ساختار شعرش توانسته‌اند به اجزایی که در خود بار مفاهیم بسیاری را جای می‌دهند و فروغ را یاری می‌کنند تا به وسیله‌ی آنها بتواند فضاهای تازه و بی‌سابقه‌ی شعر خویش را بیافریند. سمبل‌های فروغ با ذهن خواننده‌های او بیگانگی ندارند او از همان پدیده‌هایی که برای همه کس ملموس و آشناست، بهره می‌جوید اما ظرفیت‌های تازه‌ای را در آنها پدید می‌آورد که موجب آشنایی‌زدایی از ذهن خواننده می‌شود. زیرا که پدیده‌ای آشنا را در قالب و حالتی تازه ظاهر می‌کند. سمبول‌ها حکم محوری در شعر فروغ دارند و دیگر اجزای شعر او را به خدمت می‌گیرند و آنها را در دایره‌ی خود قرار می‌دهند.

می‌دانیم که سمبول، فضاهای شعری را توسعه داده و با آن، مفاهیم شعر، امتداد می‌یابند و از دایره‌ی تنگ قرارداده‌ها و معیارهای تعیین شده فراتر می‌روند. بحث نماد یکی از تمایزهای آشکار شعر سپید و سنتی می‌باشد، شعر سپید با کنار گذاشتن نمادهای عرفانی و شخصی به کار رفته در شعر کهن و نیز نمادهای کلیشه‌شده‌ی نیمایی، در هر شعر به ساختن نمادی جدید می‌پردازد. فروغ برای بیان تفکرات و آرمان‌های خود و برای توسعه شعرش از این نمادها استفاده کرده تا هر کس به اندازه و خواست خود از شعرش فهمی را داشته باشد.

نمادگرایی در شعر فروغ با مجموعه «تولدی دیگر» شروع می‌شود و در شعرهای بعدی به کمال می‌رسد و در این مجموعه و در مجموعه «پیمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ بسیاری از عناصر و مظاهر طبیعت را به صورت نمادین در راستای بیان اندیشه‌های اجتماعی خود به کار می‌برد.

اشعار سیزده ساله‌ی فروغ از نظر چگونگی محتوای شعر، زبان و شکل یکی نیستند و می‌توان آنها را به دو دوره تفکیک کرد: دوره‌ی اول که در سال ۳۰ تا ۳۸ در سه کتاب *اسیر*، *دیوار* و *عصیان* منتشر شده‌اند بازتابی از جهان بیرون ندارند و در خواسته‌ها و ناکامی‌های شاعر محدود می‌شوند. شعر او در این سه مجموعه جنبه‌ی تغزلی و فردگرایی دارد. زبان و بیان هنوز در مرحله تکوین است و در هنر خود به کمال نرسیده است. اشعار او نشانگر این است که



شاعر هیچ گرایشی به طرح مضامین اجتماعی و سیاسی عصر خود نداشته است. و فقط بر پایه عواطف و تمایلات فردی است. در دوره‌ی دوم تحولی بنیادین رخ می‌دهد او خود و پیرامونش را می‌شناسد مفاهیم شعریش اجتماعی می‌شود و تصویر و زبان شعریش نیز حسی‌تر می‌گردد. این بار آگاهانه «برخورد جدید و درکی هوشیارانه از من را در ذهن تداعی می‌کند او یکباره خویشتن را از قیدهای شعری کهن رها می‌کند و بنا بر ضرورت تغییر محتوای اشعارش فرم و زبانی مشخص و مستقل بر می‌گزیند.» (عباسی، ۱۳۸۲: ۲۲۶) زمانی که فروغ از جنسیت جدا می‌شود و زبان فراجنسیتی می‌یابد درون مایه و هویت زبانی او تغییر می‌یابد و این تحول در صور خیال و تصویرگری او نیز تأثیر داشته است. اگر در گذشته تصاویر شعری سطحی و روایی بود در دوره بعدی به ذات اشیا دست می‌یابد. «محیط اصلی صور خیال در شعر او، شهر و زندگی شهری است و این هم با زبان شعرش- زبان متن جامعه- تناسب دارد و هم با جهان بینی مدرنش یعنی زبان شعر، جهان بینی و صور خیال شعر او، شهری و مدرن است. این هماهنگی اجزای شعر، همان چیزی است که انسجام شعر را پدید می‌آورد.» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۴۶۲)

در شعر فروغ فضایی نمادین حاکم است. فروغ پس از آشنایی با اخوان و شاملو همان راهی را رفت که آنان پیموده بودند و آن حرکت از رمانتیسم به سمبولیسم سیاسی اجتماعی بود. فروغ با یاری گرفتن از نمادها سیری از ایستایی به سوی چندمعنایی را پشت سر گذاشته است.

۱-۷ نمادهای آرمانی

در بیشتر اشعار فروغ از عناصر طبیعی برای ساختن فضایی آرمانی استفاده می‌شود شاعر، عناصر طبیعی را بکار می‌برد تا با بکارگیری نماد، رویاهای نه چندان دور خود را به تصویر بکشد. که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

- ستاره: گاهی ستاره نماد شهر آرمانی است. فروغ برای رهایی از جهان پوچ به ستوه می‌آید و به ستاره پناه می‌برد به شهری آرمانی که می‌تواند دوران کودکی شاعر باشد.

«با من بیا/ با من به آن ستاره بیا/ به آن ستاره که هزاران هزار سال/ از انجماد خاک و مقیاس‌های پوچ زمین دور است.» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۱۸)

- آفتاب: آفتاب نیز گاهی نماد شهر آرمانی است. در شعر «دیوار» شاعر خود را زندانی دنیای پوچ می‌داند و در پی گریز از آن و رسیدن به شهر آرمانی است.

«عاقبت یک روز/ می‌گریزم از فسون دیده‌ی تردید/ می‌تراوم همچو عطری از گل رنگین رویاها/ می‌خزم در موج گیسوی نسیم شب/ میروم تا ساحل خورشید/ در جهانی خفته در آرامش جاوید» (همان: ۲۲۴)

گاهی خود آفتاب نماد مظاهر طبیعت است و اینگونه به تصویر کشیده می‌شود که؛



«به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد/ به جویبار که در من جاری بود/ به ابرها که فکرهای طویلیم بودند.» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۰)

وصال و یکی شدن در اصل خویشتن، برای رسیدن به جامعه آرمانی، در سروده‌های فروغ نماد پیوستن به خورشید است. «نهایت تمام نیروها پیوستن است پیوستن/ به اصل روشن خورشید/ و ریختن به شعور نیرو.» (همان: ۴۶۵)

۲-۷ نمادهای شخصی شاعر

گاهی شاعر، برای تبیین افکار ذهنی خود دست به دامان نمادهای شخصی می‌گردد.

«من پری کوچک غمگینی را / می‌شناسم که در اقیانوس مسکن دارد / دلش را در یک نی لیک چوبین / می‌نوازد آرام آرام / پری کوچک غمگینی که / شب از یک بوسه می‌میرد / و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد.» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۲۵۳)

پری کوچک خود شاعر است و «اقیانوس» دنیای بزرگ اطراف شاعر می‌باشد که با نی لیک شعر رازهایش را می‌نوازد و بازگو می‌کند که پری کوچک از شوق عشق محبت می‌میرد و از آن زنده می‌شود.

«مثل این است که از پنجره‌ی / تک درختم راه، سرشار از برگ / در تب سرد خزان می‌نگرم» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۲۹۱)

در فرهنگ سمبل‌ها می‌نویسد که «سمبلیسم درخت دلالت به زندگی، رشد، بارآوری و زایش دارد. درخت رمز حیات فنانشدنی و جاودانگی است، به نظر الیاده مفهوم «حیات بدون ممات» معادل «حقیقت مطلق» است و درخت سمبل چنین حقیقتی است. از آن جا که درخت ریشه در زمین و شاخ و برگ در آسمان دارد، نشانگر اتصال بین جهان‌های سه گانه: دوزخ و زمین و بهشت است. درخت هم چنین رمز طبیعت آدمی است (تساوی جهان اکبر و اصغر) و رمز روند پایان ناپذیر حیات (رشد و تحول) است.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۰۴)

باغچه نیز در ارتباط با درخت و چمنزار رمز زندگی کلی شاعر است. «کسی نمی‌خواهد / باور کند که باغچه دارد می‌میرد» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۲۸۰)

۳-۷ نمادهای آگاهی و پاکی

در شعر «سفر حجمی در خط زمان/ و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن / حجمی از تصویری آگاه / که زمهمانی یک آینه بر می‌گردد.» (همان: ۲۵۲)

شاعر از راز جاودانگی می‌گوید او بعضی آدمیان را مانند احجامی (و نه خطوط) می‌بیند که می‌توانند زمانه بی‌ثمر خود را بارور کنند و این اندیشه را مانند بذری در وجود دیگران بکارند و با آینه وجودشان (در اینجا آینه نماد شفافیت و خود آگاهی) برای دیگران امکان اندیشه ورزی را فراهم آورند.



«حجم در آن جا ذهن و فکر آدمی است یعنی عمر او همان «مهمانی در آینه» است. و در این میان چیز پایدار فکر است.» (جعفری، ۱۳۷۸: ۷۳۲)

می‌توان گفت که فرخزاد در شعر فتح باغ مانند آدم و حوا در آغاز صاحب باغ عدن بوده و مصون از فنا و نیستی. و در این شعر قصه را تغییر داده و تاریخ مرد سالاری را رد کرده و ما و من و تو سمبل «هماهنگی و تساوی کامل بین مرد و زن» حالت کاملاً مثبت پیدا کرده و مرد و زن مکمل و خالق این باغ شده‌اند.

وقتی فرخزاد می‌گوید: «همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند، اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم / او نترسیدیم» در اینجا چراغ و آب و آینه نماد و سمبل عقد و ازدواج است و هم‌چنین آب می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد تزکیه و کسب شهود به کار رود شهودی که به معرفی اتفاقات می‌پردازد که مبتلا به جامعه است. در شعر زیر آب متحول کننده است که جهت ایجاد تحولی چشمگیر در ادراک شاعر می‌باشد:

«برخاستم و آب نوشیدم/ و ناگهان به خاطر آوردم / که کشتزارهای جوان تو از هجوم ملخ‌ها چگونه ترسیدند.» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۳۶)

در شعر «آیه تاریکی» آب را به عنوان نماد مصونیت و پاکی به کار برده است :

«همه هستی من آیه تاریک/ که تو را در خود تکرار کنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد/ من در این آیه تو را آه کشیدم آه/ من در این آیه تو را / به درخت و آب و آتش پیوند زدم.»

در ادامه می‌گوید: «سخن از گیسوی خوش بخت من است / با شقایق‌های سوخته / و درخشیدن عریانی مان / مثل فلس ماهی‌ها در آب/ سخن از زندگی نقره‌ای آوازیست / که سحرگاهان فواره‌ی کوچکی می‌خواند.»

عشق در اینجا از عشق‌های معمولی معنی‌دارتر است لیکن کاملاً جسمانی ابراز می‌شود. موهای گوینده سمبل «جذابیت» اوست که بدن‌های ماهی‌ها در آب و رابطه‌ی عاطفی در دو خط آخر این بند طوری توصیف می‌شود که کاملاً صمیمی و بی‌گناه جلوه دارد.

«دست‌هایم را در باغچه می‌کارم/ سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم/ و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم / تخم خواهند گذاشت» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۱۵۳)

دستان جوهری «سمبل آفرینش ادبی» باید رسالت این تولد دیگر را به دوش بکشند. او می‌داند که پرستوهای اندیشه‌اش عقیم نمی‌مانند و همواره زایا و بارور در عرصه‌ی آفرینش در پرواز خواهند بود.

آینه سمبل تخیل، وهم و اندیشه است. از نظر فلاسفه، وسیله خوداندیشی و انعکاس جهان است. معمولاً آینه و آب به هم مربوط می‌شوند؛ زیرا آب هم خاصیت انعکاس دارد و جهان در خود آگاهی انسان منعکس می‌شود. «تمام روز

در آینه گریه کردم / بهار پنجره ام را / به وهم سبز درختان سپرده بود» (همان: ۲۴۰)



۴-۷ نمادهای حقیقت و آزادی

در ابیات زیر نیز میتوان به نمادهای حقیقت و آزادی دست یافت؛ «همه می‌دانند / همه می‌دانند / ما به خواب سرد و ساکت سیمرغان، ره یافته‌ایم / ما حقیقت را در باغچه پیدا کردیم / در نگاه شرم‌آگین گلی گمنام / او بقا را در یک لحظه‌ی نامحدود / که دو خورشید به هم خیره شدند» (همان: ۲۴۷)

سیمرغ پرنده افسانه‌ای جاودان است که در ادبیات عرفانی نماد حقیقت، خداوند و کمال خویشتن است. فروغ آن چه را در تخیلات و زبان شخصی فردی خود مناسب می‌داند جهت زنده کردن لحظه‌ای یا تجربه‌ای یا عقیده‌ای وارد شعرش می‌کند؛ بدون این که از عکس‌العمل حافظان ارزش‌های سنتی و فرهنگی دغدغه‌ای داشته باشد. در بند دیگر در همان شعر از عقاب، خرگوش و صدف استفاده می‌کند که هر کدام از این‌ها در قلمرو خود نماد آزادی و زیبایی هستند:

«ما در آن جنگل سبز سیال / شبی از خرگوشان وحشی / و در آن دریای مضطرب خونسرد / از صدف‌های پراز مروارید / و در آن کوه غریب فاتح / از عقابان جوان پرسیدیم که چه باید کرد.» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۲۴۶)

در ادامه حقیقت را در گلی گمنام و تجربه‌ی زندگی را در باغچه که محدودیت ندارد و مانند حقیقت اصلی زیبایی و عشق که در خورشید (نماد روشنایی و عدم محدودیت) است جستجو می‌کند.

گاه نیز آفتاب، عرصه و نماد حضور حقیقت مطلق است. در روز قیامت در حضور خورشید همه چیز آشکار می‌شود.

«ما مثل مرده‌های هزار هزار سال به هم می‌رسیم و آن‌گاه / خورشید بر تباهی اجسادمان قضاوت خواهد کرد.» (همان: ۴۲۷)

۵-۷ نمادهای امید و روشنایی

پنجره، رمز امید، نور، روشنی، اشراق، آینده و وسیله‌ی ارتباط است. فروغ پنجره را خیلی دوست دارد و اسم یکی از شعرهای او «پنجره» است. پنجره تنها وسیله‌ی ارتباط او با جهان خارج است، گاهی پنجره را به معنی چشم و ذهن به کار می‌برد و گاهی رمز خود شاعر است: «انگار / آن شعله‌ی بنفش که در ذهن پاک پنجره‌ها می‌سوخند / چیزی جز تصور معصومی از چراغ نبود.» (همان: ۲۶۳)

«پنجره رمز نفوذ و سرایت و هم‌چنین فاصله است و چون معمولاً چهارگوش است، معانی رمزی آن عقلانی و زمینی است. پنجره هم سمبل خودآگاهی است.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

«اگر به خانه‌ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار / او یک دریچه که از آن / به ازدحام کوچهای خوشبخت بنگرم.» (همان: ۳۶۸)



در شعر «آن روزها» آفتاب نماد حیات و امید و یادآور ایام خوش زندگی است. «آن روزها رفتند/ آن روزهای مثل نباتاتی که در خورشید می‌پوسند/ از تابش خورشید، پوسیدند» (همان: ۳۶۵)

آفتاب نماد زندگی است. در اشعار فروغ وقتی سخن از اوضاع نابسامان اجتماعی به میان می‌آید خورشید نماد حیات است که مرده و سرد شده و انسان امروزی با آن بیگانه است. «آن‌گاه خورشید سرد شد/ و برکت از زمین‌ها رفت.» (همان: ۳۶۱)

ستاره در ادبیات، نماد امید و خوشبختی است و اشاره به پولک‌های لباس عروسی هم دارد. «هرگز آرزو نکرده‌ام / یک ستاره در سراب آسمان شوم» (همان: ۲۳۱) در اشعار فروغ معنایی نمادین دارد. گاه ستاره، نماد امید و روشنایی است.

«مرا دگر رها مکن / مرا از این ستاره‌ها جدا مکن» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۰۰) فروغ به نامردمی‌ها و ظلم و ستمی که مشاهده می‌کند معترض است به همین دلیل ستاره را که نماد روشنایی است خاموش می‌داند.

«اینجا ستاره‌ها خاموشند/ اینجا فرشته‌ها همه گریانند/ اینجا شکوفه‌های گل مریم/ بی‌قدرتر ز خار بیابانند» (همان: ۲۴۹)

چراغ رمز امید، خوشبختی، عشق است «اگر به خانه‌ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار / بویک دریچه که از آن / به ازدحام کوچه‌ی خوشبخت بنگرم» (همان: ۲۳۱)

۶-۷ زبان نمادین برای بیان مسائل دردناک و تجربه‌های شخصی

شاعر آگاه به نابسامانی‌های جامعه، گاه برای بیان حوادث تلخ زندگی خود از زبانی نمادین بهره می‌جوید: در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» آب دریا را کشنده می‌داند.

«نگاه کن که در اینجا / زمان چه وزنی دارد / ماهیان چگونه گوشت‌های مرا می‌چوند / چرا مرا همیشه ته دریا ننگه می‌داری» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۲۲۱) وزن زمان و فشار حاصل از آن همچو فشاری است که در اعماق تاریک دریا ایجاد می‌شود هم‌نشینان شاعر در این فضای تیره و سرد ماهیانی گوشت خوارند - انسان‌های فرصت طلب - که وجود او را می‌جویند و زندگی‌اش را به جهنمی تبدیل می‌کنند و اعماق دریا رمز وجود است.

باد در اشعار فروغ معمولاً «سمبل» ویرانی است:

در کوچه باد می‌آید / این ابتدای ویرانیست / آن روز هم که دست‌های تو ویران شدند / باد می‌آمد. « (همان: ۲۷۱)

در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»: «در انتهای ساقه‌ای از نخ صعود می‌کردند/ و باد، باد که گویی/ در عمق گودترین لحظه‌های تیره‌ی همخوابگی نفس می‌زد/ حصار قلعه‌ی خاموش اعتماد مرا/ فشار می‌دادند/ و از شکاف‌های



کهنه، دلم را به نام میخواندند» (همان: ۱۷۹) باد رمز آگاهی و وسیله یادآوری است، دوران زندگی زناشویی را به یاد می‌آورد که برای او بسیار تلخ است.

واژه‌ی شب نیز در شعر فروغ از بسامد بالایی برخوردار است. در سراسر دیوان فروغ شب نماد تیرگی روزگار خود بوده است و هرچه از دفتر اول دورتر می‌شویم این تیرگی بیشتر می‌شود. در ابیات زیر شب نماد اوضاع نابسامان فردی است:

«شب تیره و ره دراز و من حیران/ فانوس گرفته او به من راه/ بر شعله‌های بی شکیب فانوسش/ وحشت زده می‌دود نگاه من» (همان: ۲۳۸)

مرگ اندیشی بر ذهنش سایه گسترده و زندگی را سرشار از ویرانی و هراس می‌بیند او که از عشق به نومییدی رسیده فریاد بر می‌آورد که:

«در شب کوچک من افسوس/ باد با برگ درختان می‌عادی دارد/ در شب کوچک من دلهره‌ی ویرانی ست.» (همان: ۳۰۷)

در اشعار زیر شب نماد اوضاع نابسامان اجتماعی است:

«پشت این پنجره شب دارد می‌لرزد/ و زمین باز می‌ماند از چرخش» (همان: ۳۰۸)

فروغ خود را در دام سیاهی‌ها گرفتار می‌بیند و راه برون‌شدی نمی‌یابد. تکرار از ویژگی‌های شعر اوست. مهم‌ترین کاربرد تکرار در شعر تأکید بر موضوع و اصرار برای رساندن پیام به گوش مخاطب است. شب نیز می‌تواند نماد آغاز آفرینش باشد و شاعر آرزوی بازگشت به خویشتن خویش دارد:

«من از کجا می‌آیم؟/ من از کجا می‌آیم؟/ که این چنین به بوی شب آغشته‌ام.» (همان: ۴۳۳)

فرخزاد زندگی امروز ما، آدم‌ها و اشیا را می‌بیند؛ وگرچه آن‌ها را با کلمات ساده بیان می‌کند. ولی جهان‌بینی خاصی در همان سادگی عرضه می‌شود. در سایه‌ی کلماتش، بینشی جهانی، به چشم می‌خورد. گاهی سادگی شعرش از این سرچشمه می‌گیرد که بین تجربیات روزمره‌ی ما و چیزی که او به صورت شعر در می‌آورد، فاصله‌ای وجود ندارد.

«توجه و دقت هنرمند، در بازتاب تجربه‌ها و دید شخصی، خود او است که باعث تغییر استعاره‌ها، ریتم و ترکیب مجموع شعر و نیز واژه‌های شاعرانه می‌گردد. در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» زندگی خانواده را می‌توان سمبل کل جامعه دانست همچنان که حیات خانگی ما سمبل سرزمین ماست که در آستانه نابودی و انفجار به خود است. پدر، مادر، خواهر و برادر نماینده‌ی اقشار مختلف جامعه‌ی بیمار و منزوی ما هستند. فروغ در این شعر با بیان زندگی‌نامه‌وار شعرش و با تعمیم خوی و خصلت‌ها یا کاراکترها، به خلق نوعی تیپ پرداخته است تا شعرش گویای یک واقعیت عام اجتماعی باشد طنزی تلخ که با حس همدردی شاعر درآمیخته است. «این شعر بازتاب موقعیت حاد اجتماعی سرزمین ماست؛ و از آن جذاب‌تر، و مهم‌تر ذهن تحلیلی اوست. که با دقت و ژرفکاو، روحیه‌ی مسلط بر جامعه



شهری، زوال سنت‌های اخلاقی و اجتماعی؛ جاذبه‌های زندگی مصرفی و بورژوازی نوکیسه‌ای را تحلیل می‌کند که الگوی آرمانی - ایده‌آل قشرها و طبقات فرودست تر شده است.» (آزاد، ۱۳۷۶: ۲۷۰)

فروغ در زمینه‌های متعددی، تجربیات خصوصی خود را در عشق، زندگی، شکست، به صورت تجربه‌های عمومی بیان کرده است از این رو نه تنها در زمان ما بلکه تا صدها سال دیگر هم همواره کسانی با شعر او زندگی خواهند کرد. او سخنگوی بسیاری از ماست که چون او می‌بینیم و می‌اندیشیم اما چون او گفتن نمی‌توانیم. «تمام روز در آینه گریه می‌کردم/بهار پنجره‌ام را/به وهم سبز درختان سپرده بود/تنم به پیله‌ی تنهایی‌ام نمی‌گنجید...» (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۲۴۰)

شاعر وقتی سخن از عشق و دل خود می‌گوید معمولاً وجه مشترکی بین خود و دیگران که از لحاظ عشقی شکست خورده‌اند یا جفاده‌ی و وفا ندیده‌اند، می‌بیند.

«شرمگین چهره‌ی انسانیش /کوبه‌کو در جستجوی جفت خویش / می‌دود، معتاد بوی جفت خویش /جویدش گه‌گاه و ناباور از او جفتش اما سخت تنهاتر از او/ هر دو در بیم و هراس از یکدیگر/ عشقشان، سودای محکومانه‌ی / وصلشان، رؤیای مشکوکانه‌ی» (همان: ۲۲۰)

در شعر «تنها صداست که می‌ماند» و این صدا، شعر است و عشق، «گوئی بازتاب این کلام بلند حافظ است که: از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر /بادگاری که در این گنبد دوار بماند.» (آزاد، ۱۳۷۶: ۲۷۰) آن چه در مجموعه‌ی آثار فروغ جلب نظر می‌کند «جوهر شعری است و نمودار آن است که وی دارای روح و قریحه‌ی است شاعرانه. حساسیت وی در برابر مشاهدات و محیط اطراف و تجربه‌های عاطفی یا اجتماعی همه از چنین خصیصه‌ی حکایت می‌کند.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۴۹۴)

نمونه‌های زیر بر خورد فطرت لطیف او را با محیط، اشیاء و مظاهر گوناگون حیات نشان می‌دهد.

«آن روزها رفتند/ آن روزهای خوب/ آن روزهای سالم و سرشار/ آن آسمان‌های پر از پولک...» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۱۸۴)

«می‌توان هم چون عروسک‌های کوکی بود/ با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید/ می‌توان در جعبه‌ی ماهوت/ با تنی انباشته از کاه...» (همان: ۲۰۸)

«آه، اگر راهی به دریاییم بود/ از فرو رفتن چه پرواییم بود؟/ گر به مردابی ز جریان ماند آب/ از سکون خویش نقصان یابد آب/ جانش اقلیم تباها شود/ ژرفنایش گور ماهی‌ها شود...» (همان: ۲۲۱)

سخن از زندگی نقره‌ای آوازی است/ که سحرگهان فواره‌ی کوچک می‌خواند/ ما در آن جنگل سبز سیال/ شبی از خرگوشان وحشی» (همان: ۲۴۶)

این چند قسمت که نقل شد هریک در موضوعی و قالبی متفاوت و پاره‌ای از یک شعرست اما در همه آن‌ها نحوه‌ی دید، برداشت، پرش تخیل و طرز تعبیر شاعرانه است. پیداست نگارنده شاعری است که هر چیز را با نظر خاص خود



برانداز می‌کند و حاصل دریافت ذهنی او و تجربه‌ی عاطفی و صورخیال که در خاطرش جان می‌گیرد که دارای ماهیت شعری است، بنابراین ما در برخورد با آثار فروغ با شاعری صاحب ذوق سر و کار داریم و شعر او ما را به عوالم تازه‌ای می‌برد. زبانی نمادین که گویای هویت درونی اوست. «در تولدی دیگر، سردی، تاریکی شب، سکوت، تنهایی، مرداب، مردگی و امثال آن‌ها نماد مظاهر نامطلوب و مورد انتقاد است و گرمی، روشنی، روز، فردا، گفتن و سرود، عشق، دریا، دریچه، باغ، چراغ، آب، آینه، سبزه، گل، باران، پرواز و نظایر آن‌ها نمودار امید و شور و نشاط و حرکت و بهبودست..» (همان: ۴۹۸)

شعرهای فرخزاد در مسیر خود فلسفه و سیاست، هر دو را به یک نسبت درک و مطرح کرده است به همین دلیل شعر او هرگز تا به آخر همه عناصر گذشته‌ی تفکر را از دست نمی‌دهد، بلکه آن‌ها را با عناصر تازه در هم می‌آمیزد و همین آمیختگی از او پلی می‌سازد بین دو تفکر دو نسل شاعر.

در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ با مهارت عجیبی اوضاع اجتماعی مردم جامعه و سطح فکری آن‌ها را به نمایش می‌کشد حتی گاهی تونلی به تاریخ می‌زند و آن چه را که می‌بیند به نمایش می‌کشد و ریشه‌یابی می‌کند. شعر او در حقیقت سیر و سلوکی نمادین است که زندگی و خود او را به یک تغییر کیفی و یک تکامل آرمانی هدایت کرده است درک دردهای فردی او را به ابعاد اجتماعی‌اش رهنمون می‌سازد.

«و این منم/ زنی تنها/ در آستانه‌ی فصلی سرد/ در ابتدای درک هستی آلوده‌ی زمین/ و یاس ساده و غمناک آسمان/ و ناتوانی این دست‌های سیمانی» (همان: ۲۶۱)

این درک تنهایی او را به یک تنهایی ابدی به تنهایی بشر می‌کشاند و ذات خلاق و حس نیروی شدید زندگی او را به یک شعور اجتماعی گذر می‌دهد. در برابر تصور تنهایی ابدی، احساس و حتی تنهایی اجتماعی آشکار می‌شود تصور و آرمان آزادی را گرایشی ملموس در رابطه‌ی انسان و جهان می‌شناساند و شعر او ترکیبی از واقعیتی تلخ و دردمند با امکان اعتلا و رهایی انسان می‌شود. خواص فرهنگی سنتی و خصلت‌های باز دارنده، در آغاز شعرهای فروغ حالت فردی داشته است و گله‌ها و عصیان او از یافتن کسی است که بتواند با او درآمیزد. اما این عصیان کم‌کم برای شکستن موانع اجتماعی و فرهنگی به کار می‌رود.

«عشق چون در سینه‌ام بیدار شد / از طلب پا تا سرم ایثار شد / این دگر من نیستم، من نیستم / حیف از آن عمری که با من زیستم» (همان: ۲۰۳)

«یک پنجره برای دیدن / یک پنجره برای شنیدن / یک پنجره که مثل حلقه چاهی / در انتهای خود به قلب زمین می‌رسد / باز می‌شود به سوی وسعت این مهربانی مکرر آبی رنگ...» (همان: ۲۷۵)



فروغ ریاکاری مردم را می‌بیند و آن را درک می‌کند ولی در باورش نمی‌گنجد چرا مردم و جامعه این قدر عجیبند. فروغ همه این‌ها را در شعرهایش فریاد می‌کشد. ولی در نهایت بهت و حیران زده به آسمان خیره می‌شود و از او چهره‌ای نمادین می‌سازد:

«سلام ای شب معصوم! سلام ای شبی که چشم‌های گرگ‌های بیابان را/ به حفره‌های استخوانی ایمان و اعتماد بدل می‌کنی/ و در کنار جویبارهای تو، ارواح بیدها/ ارواح مهربان تبراها را می‌بویند/ من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم/ و این جهان به لانه ماران مانند است/ و این جهان پر از صدای حرکت پاها می‌بویست/ که هم‌چنان که تو را می‌بوسند/ در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند.» (همان: ۲۶۷)

و در جایی دیگر:

«انسان پوک / انسان پوک پر از اعتماد/ نگاه کن که چشم‌هایش / چگونه وقت خیره شدن می‌درند. « (همان: ۲۶۸)

معانی تازه اجتماعی و نگاه نو به پدیده‌های پیرامون با زبانی نمادین، در سروده‌های فروغ همواره نمایان است.

«ای دو چشمانت چمنزار من / داغ چشمت خورده بر چشمان من / پیش از اینت گر که در خود داشتیم / هر کسی را تو نمی‌انگاشتیم / درد تاریکیست درد خواستن / رفتن و بیهوده خود را کاستن / سر نهادن بر سیه دل سینه‌ها / سینه آلودن به چرک کینه‌ها / در نوازش، نیش ماران یافتن / زهر در لبخند یاران یافتن / در نهادن در کف طرارها / گم شدن در پهنه بازارها» (همان: ۲۰۱)

در این اشعار زشتی طلب بیان شده است.

«می‌توان هم چون عروسک‌های کوکی / باد و چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید / می‌توان در جعبه ای ماهوت / با تنی انباشته از کاه / سال‌ها در لابلای تور و پولک خفت / می‌توان با هر فشار هرزه‌دستی / بی سبب فریاد کرد و گفت / «آه» من بسیار خوشبختم « (همان: ۲۰۸)

فرخزاد در اشعار بالا مردم را به روشن بینی دعوت می‌کند و هشدار می‌دهد که گول ظواهر را نخورند و همه این‌ها را نه به صورت مستقیم بلکه با تصویری نمادین و غیرمستقیم بیان می‌کند. شعر و عشق هر دو نیرویی است که آدمی را به خودآگاهی می‌رساند و او این خودآگاهی را برای حرکت می‌طلبد و به وسیله‌ی شعر می‌خواهد دیده‌ی درون خود و بیرون جامعه را به زندگی واقف کند و با هستی پیوند بزند.

«شب سیاهی کرد و بیماری گرفت / دیده را طغیان بیداری گرفت / دیده از دیدن نمی‌ماند، دریغ / دیده پوشیده نمی‌داند، دریغ / رفت و در من مرگزار کهنه یافت / هستیم را انتظاری یافت / آن بیابان دید و تنهائیم را / ماه و خورشید مقوائیم را « (همان: ۲۱۹)

اوج قدرت فروغ در آرمان‌گرایی نمادینش، در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» و در «ایمان بیاوریم» در امیدش به آمدن یک نفر، یک مبشر آینده، یا یک آفریننده‌ی فردا را می‌شود احساس کرد، این شخص اسطوره‌ای نیست



بلکه از میان خود مردم است، و آن چه می‌کند بیرون از دایره ادراک و احساس و امکان آدمی نیست، او هم چون بتی پرستیدنی نیست و بیرون از فهم بشر نمی‌باشد بلکه فقط با آمدنش می‌خواهد عدالت را بین همه تقسیم کند بلکه وجودش، تصور آمدنش، از اینجا نشأت می‌گیرد که آدمی هرچند گرفتار نیز باشد به همدلی و همرنگی و همزبانی با او بیندیشد. آرزوی رهایی بشر، هیچگاه فرخزاد را رها نکرده است و در آخر به این نتیجه رسیده است که :

«کسی می‌آید / کسی می‌آید / کسی که در دلش با ماست، در نفسش با ماست، در / صدایش با ماست / کسی که آمدنش را نمی‌شود گرفت / و دست‌بند زد و به زندان انداخت / کسی که در زیر درخت‌های کهنه یحیی بچه کرده است ...»
سفره را می‌اندازد / او نان را قسمت می‌کند / او پپسی را قسمت می‌کند / او باغ ملی را قسمت می‌کند / او شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند ...» (همان: ۲۹۱)

۸- نتیجه

در ادبیات نماد، یکی از صور خیال است و از تصویرهای پویایی شمرده می‌شود که باعث گستردگی و سیال بودن معنا و مفاهیم در شعر می‌گردد. فروغ فرخزاد از شاعران معاصر است که مهمترین ویژگی شعرش، کاربرد نماد در توصیف دغدغه‌ها و مسائل شخصی و اجتماعی است. اشعار فروغ در سه مجموعه اول شعرش، بسیار خام و از هم گسیخته است و در مجموعه «تولد دیگر» به سوی تکامل پیش می‌رود و در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» پختگی و انسجام به نهایت اوج خود می‌رسد. او به تبعیت از شاعران معاصر خود سخنانش را در لفافه‌ای از نماد و در حاله‌ای از ابهام بیان کرده و با بهره‌گیری از صور خیالی و نمادین در شعر، با مردمانش به گفتگو نشست است. وی به دلیل تسلط کامل و وافی بر زبان و ادبیات بسیاری از نمادهای کهنه و سنتی را به شیوه‌ی نوین ابراز کرده است. شعر او از نظر گستردگی و بکارگیری نمادهای جدید اهمیت ویژه‌ای دارد. در بیشتر نمادهای خود از طبیعت الهام می‌گیرد. شب بیشترین بسامد را در شعر او دارد. وی از شب که همچون سایه بر روحيات شخصی و بر جامعه سیاسی و اجتماعی او سایه‌گسترده سخن بر زبان می‌راند. و در جستجوی وسیله ارتباطی به بیرون یعنی پنجره تلاش می‌کند او از آفتاب و ستاره‌های سخن می‌راند که معانی و مفاهیم خاصی دارند معانی همچون: امید، آگاهی، پاکی، اغلب نمادهای او بیان فردیت اوست. نمادهای اجتماعی او به مرگ، سیاهی، زوال اشاره دارد. نمادهای او از حالت ایستایی به سمت هرمنوتیک و چندمعنایی سوق دارند. و باعث ایجاد ابهام و پیچیدگی معانی می‌گردند.



منابع

- آزاد، م، (۱۳۷۶) پری شادخت شعر. تهران: نشر ثالث.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴) رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی. چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- داد، سیما (۱۳۹۰) فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی، تهران: انتشارات مروارید.
- جعفری، عبدالرضا (۱۳۷۸) فروغ فرخزاد. تهران: نشر تنویر.
- جلالی، بهروز (۱۳۷۷) جاودانه زیستن، در اوج ماندن (فروغ فرخزاد) تهران: مروارید.
- چدویک، چالز (۱۳۷۸) سمبلیسم. ترجمه مهدی سحابی، تهران: نشر مرکز.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۹) شعر زمان ما، تهران: نگاه.
- رید، نولین (۱۳۷۱) انسان در عصر توحش. ترجمه‌ی محمود هاشمی، تهران: چشمه.
- زرقانی، مهدی (۱۳۸۳) چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴) نگاهی به فروغ فرخزاد، تهران: انتشارات مروارید.
- (۱۳۷۹) بیان، تهران: میترا.
- (۱۳۸۱) مکتبهای ادبی، نشر قطره.
- عباسی، بتول (۱۳۸۲) به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد، تهران: نشر علم.
- کزازی، م (۱۳۷۶) رویا، حماسه و اسطوره، تهران: نشر مرکز.
- کوپر، جی. سی (۱۳۹۲). فرهنگ مصور نمادهای سنتی. ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶) بلاغت تصویر. تهران: انتشارات سخن.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۵) دیوان اشعار فروغ فرخزاد، با مقدمه بهروز جلالی. تهران: انتشارات مروارید.
- قبادی، حسینعلی (۱۳۸۶) آیین آیین، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه‌ی روشن، تهران: انتشارات علمی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۲) انسان و سمبول هایش. ترجمه محمود سلطانیه، تهران: انتشارات جامی.



Symbolism in poems of Frough Farrokhzad

Zeynab Rahmanian¹

Lila adlparvar²

Abstract :

This research investigates the function of symbolism in Farrokhzad poetry and her approach to the symbol. Symbol is one of the methods of deviation and de-familiarization in poetry. In this way, the poet alienates the meaning that is repeated to the reader. Thus it causes extending the meaning of the text and its explicability. The complexity and lack of clarity in expressing the symbol has made it one of the most artistic imagery. Poets and writers have used this feature of the symbol to express their social and political ideas. Frough Farrokhzad is a contemporary poet who has used symbols and symbolic myths to express her ideas. The present research, which has been conducted through an analytical-descriptive method, suggests that she has employed symbols in the creation of her poems for deepening, ambiguity and semanticization of her poetry. Her symbols include social themes and sociological criticisms.

Keywords: Farrokhzad, poem, symbol, natural symbols, personal symbols

¹ . persian language and litreature, litreature and humanity Saience university Payam noor Khoy, .khoy , Iran.Email: zeynab_4527@yahoo.com

² . persian language and litreature, litreature and humanity Saience university Azad eslami, Khoy, Iran.Email:lilaadlparvar@yahoo.com